در تاریخ ۱۱ آبان ۱۴۰۱
آیات حکومت در قرآن

جلسه 4

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

مقدمه

محور بحث ما در این است که ببینیم آیا در مورد اصل حکومت، آیاتی در قرآن کریم داریم یا خیر؟ البته اصل این بحث از اینجا آغاز شد که بررسی نمائیم مستند فقهی این عبارت امام رضوان الله تعالی علیه را که می‌فرمایند "الاسلام هو الحکومة"، چیست؟ چون این بیان ایشان یک عنوان شعاری یا عنوان خطابی نیست. این را در مباحث علمی خودشان به عنوان یک نظریه‌ی علمی یا یک امری واضح در دین، بیان می‌کنند. لذا به دنبال این هستیم که مستندات علمی و فقهی این مطلب را استخراج کنیم. تا اینجا چند دسته از آیات را مورد بحث قرار دادیم. هر کدام هم انصافاً مطالب جدید و تازه‌ای را افاده می‌کند.

در جلسه گذشته گفتیم از جمله آیاتی که باید مورد توجه قرار بگیرد، این آیاتی است که عنوان مُلک، مَلِک، ملوک، در آن وجود دارد. برخی از آیات را ذکر کردیم؛ یکی دیگر از آن آیات، آیاتی است که در سوره مبارکه نساء آمده است.

بررسی دلالت آیه‌ی 51 تا 54 نساء

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا».[1]

شأن نزول این آیه، درباره گروهی از یهودیان و در رأس‌شان شخصی به نام کعب بن اشرف است. اینها یهودی بودند. پیش مشرکین مکه آمدند تا با ابوسفیان برای از بین بردن پیامبر صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شوند. خیلی عجیب است؛ قرآن در آیه 51 سوره نساء می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ کسانی که أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ یعنی یک بهره‌ای از تورات داشتند، اما «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ». این مشرکین به اینها گفتند: شما اهل کتاب هستید؛ این پیامبر هم ادعا می‌کند که کتاب دارد؛ ما از کجا بدانیم شما با ما هم‌پیمان هستید؟ اگر می‌خواهید واقعاً صداقت خودتان را (به تعبیر من) نشان بدهید، باید به جبت و طاغوت (دو بت اصلی مشرکین)، ایمان بیاورید و پرستش کنید. این نکته خیلی عجیب است.

قرآن می‌فرماید: «أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ» اهل کتاب بودند، یعنی باید خداپرست باشند؛ با اینکه به تورات آگاه بودند اما برای مقابله با پیامبر دست‌شان را در دست مشرکی گذاشتند. مشرکین هم اول گفتند شما برای اینکه همراهی‌تان را اثبات کنید جبت و طاغوت ما را پرستش کنید و اینها این کار را کردند. یک گروه 70 نفره بر اساس نقلی که در شأن نزول این آیه هست؛ این کار را انجام دادند. ابوسفیان و دیگران به این قانع نشدند و گفتند راه و رسم ما مورد قبول است یا راه و رسم پیامبر صلی الله علیه و آله و طرفداران او؟ گفتند: راه و روش کفار بهتر از اینهایی است که مسلمان هستند؛ «يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» این دو تا سازش بسیار عجیب است. اینها همه بر این بود که می‌خواستند این پیامبر را از بین ببرند.

در ادامه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا».[2] اولاً اینها مورد لعن خدا هستند اینها از رحمت خدا دورند و کسی که از رحمت خدا دور باشد نصیری را پیدا نمی‌کند. بعد می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ» اینها فکر می‌کنند که حظی از مُلک و حکومت دارند. «فَإِذاً لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً».[3] این یهودی‌ها اگر مُلک پیدا کنند، حکومت پیدا کنند، ذره‌ای به مردم چیزی نخواهند داد؛ مثل آنچه که الآن در زمان ما درباره یهودی‌های زمان ما همین‌طور است. این خصلت یهود است که غیر خودش را اصلاً انسان نمی‌داند! حقّی برای غیر خودش قائل نیست. همین‌ها آمدند برای ما حقوق بشر نوشتند و احمق‌هایی در داخل ما پیدا می‌شوند و می‌گویند ما باید حقوق بشر را بپذیریم!

قرآن می‌فرماید: اینها حظی و نصیبی از مُلک ندارند، صلاحیت ندارند، چون «فَإِذاً لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً». نقیر آن نقطه بسیار بسیار ریز در وسط هسته خرما را می‌گویند.[4] بعد می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» ناس در اینجا طبق روایاتی که آمده پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام هستند.[5] این یهود نسبت به پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام حسد می‌ورزند برای آنچه که خدا به اینها از فضل خودش داده است. یعنی می‌بینند خدا از فضل خودش به اینها عنایاتی کرده؛ «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيماً».[6] خدا به آل ابراهیم کتاب و حکمت را داده، به اینها مُلک عظیم داده، یعنی این شجره‌ی مبارکه‌ی پیامبر به آل ابراهیم منتهی می‌شود، می‌فرماید: خدا به ایناه حکمت داده، کتاب داده، به اینها مُلک داده، یعنی هر کدام شان را به عنوان حاکم قرار داده است. هر پیامبری را ممکن است دایره‌اش وسیع‌تر هم باشد، مُلک به او داده. نکته‌ای که از این آیه استفاده می‌شود این است که مُلک منصبی است که خدا باید بدهد، هیچ کسی حق حکومت بر بشر را ندارد الا باذنٍ من الله تبارک و تعالی. مُلک را باید خدا بدهد البته در بعضی از آیات دیگر هم هست راجع به نمرود و دیگران که خدا تأویل به مُلک می‌کند؛ آنها هم یک سلطنت ظاهریه داشتند اما نامشروع بوده است. در هفته گذشته نمرود را خواندیم «أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ».[7]

مُلک را از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود، کسی که سلطنت فعلیه‌ی ظاهریه دارد؛ یا حکومت دارد به آن مُلک می‌گویند: «قالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ».[8] اینجا ملوک فاسد را بیان می‌کند، جمع مُلک می‌شود ملوک، ولی معیارش این است که سلطنت ظاهریه دارد؛ منتهی صحیحش آن است که خدا اعطا می‌کند و ارتباط با خدا داشته باشد، این «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ» یعنی خدا برای اینها حظی از مُلک قرار نداده، اینها حق حکومت بر مردم را ندارند، نه اینکه به حکومت نمی‌رسند! خدا برای اینها نصیبی در تقدیر قرار نداده است.

در تقدیر پیامبر و آل پیامبر و آل ابراهیم علیهم السلام این است که «آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»[9] ما به اینها مُلک عظیم دادیم. البته نمی‌خواهیم فقط اصل انحصار را بگوئیم ولو انحصار هم فهمیده می‌شود؛ اما این معنا که مُلک را خدا می‌دهد مثل آیاتی که می‌گوید رزق را خدا می‌دهد، علم را خدا می‌دهد، وقتی می‌گوید ما مُلک را دادیم یعنی یک منصبی است که باید خدا اعطا کند. حالا اگر یک ظالمی هم به زور و غلبه این سلطنت ظاهریه را پیدا کرد آن هم عنوان مُلک را دارد و آن هم ممکن است بگوئیم بر اساس آنچه درباره نمرود بود، بگوئیم آن را هم خدا داده است. یعنی خدا گاهی اوقات به یک کسی فرصت و مجال حکومت می‌دهد. ممکن است این فرصت تکوینی هم باشد ولی این و «آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً» یعنی همانطوری که به اینها کتاب و حکمت دادیم، این «فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ...» از این انحصار فهمیده می‌شود؛ یعنی کتاب منحصر به خداست، حکمت را خدا باید بدهد، اگر قرینه سیاق هم بگیریم این مُلک از شئون خدای تبارک و تعالی است و خدا باید ایتاء کند.

بالأخره یک وقت می‌گوئیم خدا به اینها به عنوان یک منصب مشروع می‌دهد، این سخن درست نیست. این جمله که حاکم باید سخی باشد، حاکم باید اعطا کننده‌ی فراوان به مردم باشد، یعنی از آنچه که هست در اختیار مردم بگذارد، اصلاً خود این «لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً» یکی از ملاکات برای حاکم است.

یک بحث این است که ما الآن می‌خواهیم بگوئیم دین حکومت دارد یا نه؟ مدعای ما این است، ایتاء مُلک را اینجا به خدا نسبت

می‌دهد یا نه؟ فرض کنیم انحصار از آیه فهمیده نمی‌شود؛ اما ایتاء المُلک را خدا به چه کسانی داده؟ به انبیاء داده است؛ «آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً» ما هر یک از این انبیاء علیهم السلام را به عنوان حاکم قرار بدهیم. از آن طرف از آیات دیگر استفاده می‌شود ممکن است روی جهاتی خدا مُلک را به نمرود هم بدهد، «أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ»، که البته روی ملاکات دیگری است. اما روی ملاکی که مربوط به خودش هست؛ «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» بخواهد استمرار پیدا کند همین ایتاء مشروعی است که به برخی از بندگان خودش خداوند این منصب را عنایت می‌کند.

بررسی دلالت آیه‌ی 20 مائده

آیه 20 سوره مائده هم هست: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا». موسی به قومش فرمود: نعمت‌های خدا را یاد بیاورید؛ «جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ» این جعل انبیاء که انحصار از آن به خوبی استفاده می‌شود. «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا»، به بنی اسرائیل فرمود خدا هر کدام از شما را یک مَلکی قرار داد. چون اینها قبلاً تحت سلطه‌ی فرعون بودند، و فرعون هیچ چیز برای اینها نگذاشته بود، نه در مال، نه در زن، نه در کسب و کار، هیچ اختیاری نداشتند؛ در زمان فرعون بنی اسرائیل مالک هیچ چیز نبودند اما می‌فرماید: وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا.

یک روایت جالبی هست در الدرّ المنثور ذیل این آیه از وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «کانت بنو اسرائیل اذا کان لأحدهم خادمٌ و دابةٌ و امرأةٌ کتب ملکا».[10] در اینجا مُلوک جمع مُلک است، منتهی می‌فرماید: «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا»، یعنی هر کدام را حاکم قرار داده؛ منتهی دایره‌اش خودش هست؛ مال، زن و بچه و زندگی خودش. باز هم این یک جعل است، یعنی چه کسی این را مَلِک قرار داد؟ ما در ذهنمان این است که مَلِک باید یک پادشاهی باشد و سرزمین‌هایی ومردمی تحت سلطه‌ی او؛ لکن این طور نیست، این در ادنی درجه‌ی مَلِک بودن است. ملوک و مَلِک یعنی صاحب اختیار در تصرف، مالکٌ للتصرف و سلطنت است. [در برخی جاها تعبیر به سلطنت آمده است] و لذا آنجا که می‌فرماید: "الناس مسلطون علی اموالهم"،[11] درست است یک سلطنت اعتباریه‌ای را داریم و هر انسانی این سلطنت اعتباریه را دارد، ولی اینجا تعبیر به مَلِک شده، و کلمه‌ی جعل هم در مورد او آمده؛ «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا». البته بعضی از مفسران خواسته‌اند بگویند در میان شما برخی از شما را به عنوان پادشاه و حاکم قرار داده است. اگر این باشد که مدعا خیلی روشن‌تر می‌شود، اما نه، ظاهر آیه این است که جعلکُم، انحلال وجود دارد یعنی کل واحد واحد از شما مَلک هستید و پادشاه هستید منتهی دایره‌ی پادشاهی‌اش خادم خودش، زن و زمین و دابه و خانواده‌اش هست یعنی یک مرتبه‌ی بسیار بسیار ضعیفی از مِلک است.

[توجه شود که در ادامه آیه می‌فرماید]:«وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ». یعنی ما یک چیزهایی به شما دادیم که به احدی از مردم عالم ندادیم. ایتای در این فراز، غیر از «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا» است، وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا عنوان دیگری غیر از ایتای در «وَآتَاكُمْ»، در این فراز است.

ایتای مُلک

عرض کردم آنچه محل استدلال من است این است که آیه ملک را إسناد می‌دهد به خداوند و می‌گوید: «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا» یعنی حاکم بودن مجعول خدای تبارک و تعالی است. نظیر اینکه می‌فرماید: «آتیناهم ملکاً عظیماً» که مُلک مجعول خدای تبارک و تعالی است؛ «رَبِّ اغْفِرْ لي وَ هَبْ لي مُلْكاً»[12] هم یکی از آیاتی است که دلالت می‌کند ملک از ناحیه خداوند جعل می‌شود.

آیه‌ی 251 سوره بقره «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»، باز خدا به داود مُلک را اعطا فرمود: «وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ».

آیه 26 سوره آل عمران قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ از این صریح‌تر چیست؟ نگوئیم در اینجا مُلک تکوینی و تصرف تکوینی عالم مراد است، چون بعد دارد تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ. ولی در اول می‌فرماید: «مَالِكَ الْمُلْكِ» خداست یعنی او باید حکومت را به کسی اعطا کند، او باید فرمانروایی و سلطنت را اعطا کند چون او مالک است، مالک حقیقیه‌ی مُلک خدای تبارک و تعالی است. اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ یعنی اختیار اعطاء مُلک به دست توست، تو مالک مُلکی. اما به یک کسی که مُلک می‌دهد و از یک کسی مُلک را می‌گیرد اینها تکوینی است؟ تشریعی است، و لذا می‌گوید: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ این مشیتی است که بر اساس ملاکات است، به انبیاءش می‌دهد برای هدایت مردم، ممکن است به غیر انبیاء هم بدهد برای امتحانِ همین مردم؛ این اشکالی ندارد ولی باز در هر دو حالت مالک خدای تبارک و تعالی است.

این بحث‌هایی که من به عنوان حکومت می‌کنم، مکرر خواندیم، اما این نکته در ذهن خودم هم نبود. از این آیات به خوبی می‌شود این مطلب مهم را استفاده کرد و نگاه انسان به دین، نگاه انسان به قرآن کاملاً عوض می‌شود. در ذهن خیلی از علما و مردم هست که حکومت یک امر عقلائی است یا یک امر سیاسی است و اسلام به این امور کاری ندارد! اسلام فقط دستوراتی آورده! واقعا این وهن نیست که بگوئیم خدای تبارک و تعالی که دیه و ارش الخدش را هم برای ما معین کرده، به ما نمی‌گوید حاکم تو چه کسی باید باشد؟ هر کسی بر تو حکومت کرد! آیا می شود این مطلب را پذیرفت؟ این همه آیات در قرآن کریم وجود دارد.

آیه دوم سوره فرقان؛ «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا». البته [ممکن است اینجا گفته شود که] چون می‌فرماید: لم یکن له شریکٌ فی المُلک بیشتر بر مسأله‌ی مُلک تکوینی دلالت می‌کند. [در نتیجه از محل بحث ما که ملک تشریعی است، خارج باشد].

واژه‌ی مَلِک در قرآن

یک سری آیات قرآن کریم کلمه مَلِک دارد؛ «مَلِكِ النَّاسِ»[13] ببینیم این ملک در این آیه ملکیت تکوینی است یا سلطنت ظاهریه است؟ [ملک الناس هم تکوین مردم و هم تشریع مردم، هر دو را شامل می‌شود. اما] اگر ملک را تکوینی معنا کنیم یعنی یک سری کارهایی را انجام می‌دهد که تکوین محض است. اما در اینجا مَلِک یعنی آنکه الآن بر شما سلطنت می‌کند. به شما می‌گوید این کار را انجام بدهید و این کار را انجام ندهید. و این یعنی ملک تشریعی. اما وقتی می‌گوید: «مَلِكِ النَّاسِ» یعنی او می‌تواند برایتان قانون جعل کند و او می‌گوید باید این کار را انجام بدهید و این کار را انجام ندهید، همه اینها تحت عنوان «مَلِكِ النَّاسِ» در می‌آید.

بله «لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»[14] تکوینی است، ولی وقتی متعلق آن مردم شد، «مَلِكِ النَّاسِ» یعنی نفع و ضرر شما دست خداست. خیر و شر شما دست خداست. عزّت و ذلت شما دست خداست، باید و نباید شما دست خداست، یعنی اعم از همه اینهاست، ما هم نمی‌خواهیم بگوئیم منحصر به تشریع است، همه این امور دست خداست. یک بخشی از آن تشریعی است که بشر باید چه باید و نبایدهایی را عمل کند؟ حاکم یعنی کسی که باید و نباید دارد؛ حکومت به همین معناست، وقتی می‌گوید: «مَلِكِ النَّاسِ» عرض کردم اعم از تکوین و تشریع است. ما نمی‌گوئیم منحصر به تشریع باشد، ملک مردم، یعنی آنچه که مربوط به مردم است، رزق، عزت، ذلت‌شان دست خداست و اینکه به دستور چه کسی باید عمل کنند آن هم دست خداست، لذا تشریعی را حتماً می‌گیرد.

عنوان مَلِک یعنی پادشاه، فرمانروا، فرمانده. در قرآن «فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ...»[15] آمده، این مکرر آمده. «هُوَ اللَّهُ الَّذي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ ...»[16] اینها را اگر نگوئیم اختصاص به تشریع دارد و اعم از تشریع و تکوین است، اما یک فرق بارز آن همین حکومت ظاهریه است یعنی آنکه باید حکومت داشته باشد خدای تبارک و تعالی است. مَلِک یعنی کسی که امور مردم را متولی می‌شود، متولی امور مردم است، این می‌شود مَلِک، حالا متولی امور مردم یعنی حاکم که این

حاکم هم قدرت تکوینی دارد و هم قدرت تشریعی دارد. یعنی دایره‌اش وسیع‌تر می‌شود. پس این آیات مَلِک را هم به خوبی می‌شود استدلال کرد.

تا اینجا ما آیات مُلک و مَلِک را هم استدلال کردیم، خودتان آیات قرآن را در این زمینه ببینید. ما سه دسته آیات دیگر داریم، باز خودتان هم تتبع کنید؛ یکی آیات جهاد، یکی آیات امر به معروف و نهی از منکر و یکی هم آیات اصطفاء است که ان شاء الله جلسه آینده مورد بحث قرار می‌دهیم، بعد از این یک شبهاتی مربوط به حکومت است؛ شبهاتی که در این دو سه دهه اخیر وجود داشته که ان شاء الله یکی یکی در پرتو همین آیات جواب می‌دهیم.

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ

---

[1]. نساء/ 51.

[2]. نساء/ 52.

[3]. نساء/ 54.

[4]. بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج2، ص93.

[5]. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج1 ، ص140 .

[6]. نساء/ 54.

[7]. بقره/ 258.

[8]. نمل/ 34.

[9]. نساء/ 3.

[10]. سیوطی، الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، ج2، ص270.

[11]. قاعده سلطنت یکی از قواعد پرکاربرد در فقه و فقه سیاسی است. بر اساس این روایت شریف که برخی گستره آن را سلطنت بر نفس نیز دانسته‌اند، انسان حق تصرف در مال و جان خویش دارد و دیگران را بدون اذن او حق تصرف و سلطه نخواهد بود.

[12]. ص/ 35.

[13]. ناس/ 2.

[14]. نور/42؛ و جاثیه/ 27؛ و فتح/ 14 ؛ و شوری/ 49؛ و آل عمران/ 189 ؛ و مائده/ 17 ، 18 ، 120 .

[15]. طه/ 114 ؛ و مؤمنون/ 116 .

[16]. حشر/ 23.